

شناخت سلفیه

شناخت سلفیه

شناخت صحیح فرقه های اسلامی از یکدیگر موجب نزدیکی و انسجام گروه های مختلف فکری مسلمانان در جامعه اسلامی است. نگارنده در این نوشتار در صدد شناساندن یکی از گروه های فکری به نام سلفیه است. گرچه سلفیه با این عنوان، پدیده ای نوظهور است اما ریشه های فکری آن، به اهل حدیث و ابن تیمیه و پیروان او برمی گردد. یکی از مسائل مورد اختلاف میان متفکران، تعریف «سلفیه» و مصادیق «سلف صالح» به ویژه «سلف صحابه» پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که در این مقاله دیدگاه های موافقان و مخالفان گزارش و سپس داوری شده است. در ادامه، ریشه های پیدایش و تحولات تاریخی آن، از آغاز تا محمد بن عبدالوهاب بررسی می شود.

مقدمه

پس از رحلت پیامبرگرامی اسلام، از دهه دوم هجری بحث در مسائل اعتقادی به ویژه امامت، صفات الهی، ایمان و کفر، قضا و قدر و... موجب پیدایش نحله های گوناگون فکری در میان مسلمانان شد.

یکی از این فرقه ها «اهل حدیث» بودند که در اخذ مسائل اعتقادی و فروع عملی از ظواهر قرآن و روایات نبوی، اصرار می ورزیدند. از درون این جریان فکری در قرون اخیر، تفکر سلف گرایی با نام سلفیه به عنوان یک فرقه شکل گرفت که در این مختصر به معرفی آن می پردازیم:

معنا شناسی سلفیه:

سلفیه در لغت:

سلفیه از نظر ماده مصدر صناعی از کلمه «سَلَف» است که به آخرش یای نسبت، همراه با هاء اضافه شده که این هاء هنگام وصل قلب به «ة» می شود؛ یعنی هنگام وقف «سلفیه» و هنگام وصل «سلفیه» خوانده می شود. [191]

و اما از نظر معنا، برخی آن را به معنای «پدران گذشته» دانسته [192] و برخی دیگر بر همه پدران و اقربای یک فرد، که از نظر زمانی یا فضیلت، بر او مقدم هستند، اطلاق کرده اند. [193] سلفیه در اصطلاح:

اصطلاح سلفیه، در آثار محققان مسلمان کشورهای عربی، در دو معنا به کار رفته است: [194] و [195] در معنای نخست، برکسانی اطلاق می شود که مدعی هستند در اعتقادات و احکام فقهی، به سلف صالح اقتدا می کنند. در معنای دوم، که کاربرد آن به دوران بیداری مسلمانان در عصر حاضر بر می گردد، بر کسانی اطلاق گردیده است که برای بیداری مسلمانان و رهایی آنان از تقلید فکری غرب و اتکا و اعتماد آنان به فرهنگ و تمدن دیرینه خویش و رجوع به قرآن و سنت، با نگاهی تازه و اندیشه ای نو برای حل معضلات و مسائل فکری جدید و استخدام فن و تکنیک و علوم تجربی بر مبنای فرهنگ اسلامی و تطهیر چهره نورانی اسلام از غبار بدعت ها و خرافه هایی که در طول چهارده قرن بر آن نشسته بود تلاش کرده اند و حرکت «اصلاح دینی» را شکل داده اند. آن ها عنوان «سلفیه» را نشانی برای خویش قرار دادند؛ به

این معنا که:

«می بایست همه رسوباتی که پاکی و صفای اسلام را به تیرگی مبدل ساخته و همه بدعت ها و خرافه ها و... را از اسلام دور کرد... تا دین اسلام به عنوان دین کار و تلاش و زندگی، مورد توجه قرار گیرد.» [196]

بدیهی است مراد ما از سلفیه در این بحث، معنای نخست است که معرفی آنان محور بررسی و نقد این مقاله است.

تعریف های متعددی از سوی موافقان سلفیه و مخالفان آنان برای «سلفیه» ارائه شده که به برخی از آن ها به ترتیب اشاره می شود:
الف) تعریف سلفیه از دیدگاه موافقان:

سلفی ها در این معنا متفق اند که «سلفیه» به معنای «پیروی از سلف صالح» است اما در مصادیق سلف صالح اختلاف نظریه دارند. گرچه محمد ابراهیم شقره از محققان سلفی معاصر، مدعی اتفاق نظریه در معنای سلفیه و مصادیق آن است و پیشینیان از امت پیامبر؛ به ویژه آنان که در دو - سه قرن آغازین اسلام می زیسته اند و پیرو منهج نبوی و خلفای راشدین در احکام، آداب، اخلاق و عقیده بودند را مصداق سلف صالح می داند. [197] اما محمد بن عبدالرحمان المغراوی، یکی دیگر از محققان این مکتب می نویسد: عالمان دینی در تعریف اصطلاحی سلف صالح اختلاف دارند. ایشان به نمونه هایی از این تعریف ها اشاره می کند و در پایان بهترین تعریف سخن شیخ محمود خفاجی را می داند که معتقد است: «محدودیت زمانی سه قرن اول اسلام، به تنهایی برای معرفی سلف صالح کافی نیست مگر این که موافقت اندیشه آنان با کتاب و سنت و روح کتاب و سنت را به آن اضافه کنیم.

پس کسی که در اندیشه اش مخالف کتاب و سنت باشد، از سلف صالح نیست اگر چه در میان صحابه و تابعین و تابعین تابعین زیسته باشد. [198]

علی حسین جابری، از محققان معاصر جهان عرب نیز در مفهوم سلفیه، کتاب و سنت را مبنا قرار می دهد و این دو را، هم در مسائل نظری و هم احکام فقهی شرط می داند و آن را منهج مسلمانان پاسدار کتاب و سنت در همه زمان ها می داند. [199]

نتیجه این که دو محقق اخیر، بر خلاف محقق پیشین، به جای تأکید بر پیروی از سلف صالح، بر پیروی از کتاب و سنت توصیه کرده و کوشیده اند ابتدا تعریف مفهومی ارائه کنند، سپس مصادیق آن را معین نمایند.

در نهایت، به دیدگاه دکتر مصطفی حلمی، از محققان سلفی در مصر می رسیم که چند اثر در معرفی سلفیه دارد. وی «سلفیه» به معنای عام را اسم علم برای کسانی می داند که در اعتقادات و فقه (احکام فقهی) از سلف صالح و تابعین از سه قرن اول اسلام و پیشوایان امت بعد از آن ها؛ مانند ائمه چهارگانه اهل سنت و سفیان ثوری، بخاری و مسلم و دیگر اصحاب سنن و همچنین از علمایی که ملزم به روش مسلمانان اولیه هستند - گرچه فاصله زمانی با آنان دارند و با مشکلات و مسائل جدید روبه رو هستند؛ مانند ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب و دیگران از معاصرین، که در عربستان، هند، مصر، شمال آفریقا و سوریه هستند، پیروی می کنند. [200]

ایشان در ادامه، «سلفیه» در معنای خاصش را اقتدا به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می داند؛ به این معنا که سیره نبوی در جغرافیای فکری و زندگی روزانه سلفی ها حضور فعال دارد و شریعت اسلامی را بر طبق سنت نبوی تنظیم می کند. البته وی اجتهاد در مسائل مستحدثه را، طبق اصول فقه و بر مبنای سنت جایز می داند. [201]

با بررسی تعاریف اصطلاحی گذشته و مقایسه میان دیدگاه های محققان سلفی می توان

گفت سلفی ها خود را پیرو پیامبر خدا، اصحاب آن حضرت، تابعین، تابعین تابعین، علمای اهل حدیث، به ویژه احمد بن حنبل و ابن تیمیه، ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب می دانند. (ب) تعریف سلفیه از دیدگاه مخالفان:

آنان از زوایای مختلف روی اصطلاح «سلفیه» پژوهش و بررسی کرده اند؛ گاه از آن جهت که این اصطلاح اشعار به وابستگی به گذشتگان دارد و بر کسانی دلالت می کند که جمود بر اندیشه گذشتگان، به ویژه سه قرن اولیه اسلام دارند و هرگونه اندیشه، گفتار و عمل تازه ای را محکوم به بدعت می کنند؛ گاه از آن جهت که سلف صالح، به جهت معاصر بودن با پیامبر گرامی اسلام و یا نزدیکی به عصر رسالت و شیوه ای که در فهم متون دینی داشتند، مزیتی دارند که فهم آن شیوه ها موجب فهم دقیق تر و بی پیرایه از اسلام؛ یعنی از قرآن و سنت نبوی خواهد بود. گاه واژه «سلفیه» به عنوان یک نحله مذهبی، که به آرای عقیدتی و فقهی خاصی پایبند است و از آن دفاع می کند، مورد توجه قرار می گیرد.

اکنون به اختصار بعضی از دیدگاه های مخالفان را بررسی می کنیم:

محمد سعید رمضان البوطی [202] «سلفیه» را از جهات گوناگون مورد کاوش قرار داده است. وی معتقد است این واژه، هنگامی که معنای اصطلاحی آن مورد نظر باشد، برگرفته از واژه سلف است و مراد سه قرن نخست حیات امت اسلامی است که شایسته ترین عصر اسلامی و سزاوارترین آن ها به اقتدا و پیروی است و منشأ این اصطلاح نیز فرموده پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است که بنا به روایت ابن مسعود، به نقل از بخاری و مسلم فرمود:

«بهترین مردم، مردم قرن من هستند، سپس کسانی که در پی ایشان می آیند و سپس دیگرانی که در پی آنان می آیند...»

بی تردید سبب این برتری آن است که مسلمانان این سه قرن به سرچشمه های نبوت و تعالیم رسالت نزدیک ترند؛ زیرا اینان مجموعه ای از مسلمانان را تشکیل می دهند که گروهی از ایشان (صحابه) عقاید اسلامی و اصول و احکام دین را مستقیم و بدون واسطه از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گرفته اند و دومین حلقه، مظهری از تابعین اند؛ همانان که از اصحاب حضرت رسول پیروی کرده اند و سومین حلقه، که نشانگر تابعین تابعین است، آخرین حلقه از دوران اندیشه و خلوص فطرت اسلامی از شائبه های ناخوانده وارد شده در دین اند. [203]

او این معنا از سلف و سلفی بودن را می پذیرد؛ چنانکه می نویسد:

«این حقیقت ما را بدان فرا می خواند که اندیشه و نیز شیوه رفتار خویش را به رشته وفاداری نسبت به سلف پیوند دهیم. به آنان اقتدا کنیم و در فهم متون دینی بر اساس قواعدی که آنان آورده اند عمل کنیم. به همه اصول اعتقادی و احکام عملی پایبندی نشان دهیم که همه یا اکثریت آنان بر آن اتفاق نظر داشته اند.» [204]

ایشان در ادامه این توضیح را می افزاید: مراد از پیروی از سلف، آن نیست که شخص مقید به ظاهر جزء جزء الفاظ و کلماتی شود که آنان ادا کردند یا مقید به موضع گیری خاص و موردی گردد که آنان در پیش گرفته بودند، بلکه مراد رجوع به قواعدی است که آنان در تفسیر و تأویل متون دینی، معیار و میزان قرار داده بودند و نیز اصولی که آنان برای اجتهاد و تأمل و استدلال در اصول و احکام داشتند. [205]

اما وی تمسک به واژه «سلف» و ساختن عنوان «سلفیه» را، که در تاریخ اندیشه و شریعت اسلامی، پدیده ای نوظهور و عنوان مشخص و جدا کننده گروه معینی از مسلمانان با عقاید، افکار و اندیشه های خاص است، نمی پذیرد و آن را بدعتی نو ظهور در دین می داند که نه سلف صالح این امت با آن آشنایی داشته اند و نه خلف پایبند به روش آنان... [206]

البوطی در فصل دیگر کتابش علت بدعت شمردن اصطلاح «سلفیه» به این معنا را چنین توضیح

می دهد:

«اگر مقصود (مسلمانی که خود را وابسته به مذهب سلفیه می داند) از واژه سلفیه، همان چیزی باشد که واژه «اهل سنت و جماعت» بر آن دلالت می کند، برای جماعت مسلمانان (اهل سنت) نامی جز آنچه سلف بر آن اجتماع کرده اند گذاشته و بدین ترتیب بدعتی به میان آورده است... اگر هم مقصود از «سلفیه» چیزی برابر نهاده اهل سنت و جماعت نباشد... در این صورت تردیدی نخواهد بود که استفاده از این واژه و جایگزین ساختن آن - به مفهوم باطل خود - با واژه اهل سنت و جماعت که سلف صالح بر آن اجتماع داشته اند، مغایرت دارد و بدعت است.» [207]

البوطی در ادامه سلفی را چنین معرفی می کند:

«امروزه از دیدگاه صاحبان این بدعت، سلفی کسی است که به فهرستی از آرای اجتهادی معین؛ خواه در زمینه عقیدتی و خواه در زمینه فقهی، پایبند باشد و از آن دفاع کند و هرکه را از دایره این آراء بیرون باشد، نابخرد و بدعت گذار بخواند.» [208]

در پایان، نظر خویش را اینگونه اظهار می کند که: «سلفیه» مذهبی تازه اختراع شده در دین است و بنیان آن گردآمده ای از پاره ای آرای اجتهادی در زمینه های عقیدتی و احکام عملی است که صاحبان این مذهب آن ها را بر اساس خواست و به اقتضای طبع و تمایلات خویش از مجموعه بسیار گسترده و گوناگون آرای اجتهادی که از سوی بسیاری از عالمان سلف و برگزیدگان اهل سنت و جماعت ابراز داشته شده است گرد آورده اند و آنگاه اعلام کرده اند این تنها چیزی است که می تواند همه «فرقه ناجیه» (گروه نجات یافته اسلامی) را که در پرتو کتاب و سنت پیش می روند، در خود جای دهد و هر که از این دایره بیرون رود و آرای اجتهادی دیگری برگزیند بدعت گذار و گمراه است. [209]

یکی دیگر از ناقدان «سلفیه»، سامر اسلامبولی، از محققان سوری است که معتقد است: «بسیاری از مردم می پندارند: راه و رسم اندیشیدن در مسائل فکری، فرهنگی و زندگی را باید از میراث فرهنگی گذشتگان و تطبیقش بر زمان حاضر، بدون توجه به عامل تغییر زمان و مکان اخذ نمود و عیناً بر زمان حال و آینده منطبق کرد. بر این مبنا، جوامع گذشته، سلطه خویش را بر آیندگان هموار نموده اند، گویی که گذشتگان، زندگانی در بدن آیندگان و پدران، زندگانی در اجساد فرزندان هستند.» [210]

ایشان در ادامه، برخی مسلمانان را نیز مانند سایر ملت ها اسیر این توهمات و مبتلا به مرض سلف گرایی در فهم امور دینی و حیاتی - اجتماعی می داند، چون فهم کتاب و سنت را مقید به فهم صحابه کرده و مبتلا به جمود عقلی شده اند؛ به گونه ای که اگر با یکی از آن ها مذاکره کنی، دائم به زبان ابن تیمیه سخن می گوید و پیوسته برای تو از اقوال گذشتگان نقل می کند. مذهبشان را مبتنی بر «عقل» نمی کنند، بلکه «نقل» تکیه گاهشان می شود؛ از این رو، از بحث عقلی و مناظره فکری می گریزند و تنها بر مسائلی تکیه می کنند که نصی؛ خواه قطعی یا ظنی بر آن اقامه شده باشد و آنچه در نظر آنان پسند آمده، قیل و قال گذشتگان است و آن ها زبان گذشتگان اند و در رابطه عقل و نقل می گویند: «نقل اساس هر فکر و اندیشه ای است و عقل چیزی جز تابع و خادم نقل نیست!» [211]

خلاصه این که از دیدگاه ایشان، سلفیه کسانی هستند که ایمان و اعتقاداتشان را از صحابه اخذ می کنند و قول و فعل صحابه را برای اندیشه و عملشان حجت می دانند. [212]

یکی دیگر از محققان و ناقدان سلفیه، سید محمد کثیری، مؤلف «السلفیه بین اهل السنة و الإمامیه» است. ایشان بعد از بررسی دقیق در واژه سلف و بررسی احوال و مجموعه هایی از مسلمانان سلف؛ اعم از صحابه و تابعین و تابعین در پاسخ این پرسش که «سلفی ها

چه کسانی هستند؟» از قول اندیشمند مصری، شیخ محمد ابوزهره می نویسد:
«مقصود از سلفی ها آن ها هستند که در قرن چهارم هجری ظهور کردند و این ها برخی از پیروان فرقه حنبلی بودند که می پنداشتند تمام آرایشان از احمد بن حنبل اتخاذ شده است و او را احیاکننده عقیده سلف می دانند. آن ها با کسانی که افکارشان منطبق بر آرایشان نباشد مبارزه می کنند. سپس سلفیه در قرن هفتم هجری به دست ابن تیمیه تجدید حیات گردید و در دعوت به سوی آن پافشاری می کردند - البته - ابن تیمیه مسائل دیگری را، متناسب با عصرش، بدان افزود. مجدداً این آرا در جزیره العرب، در قرن دوازدهم به دست محمد بن عبدالوهاب زنده شد که پیوسته وهابی ها [213] به سوی آن دعوت می کنند.» [214]

مؤلف در ادامه می افزاید: «پاره ای» از حنبلی ها سلفیه نامیده می شوند چون سلفی ها افکار خاصی در مسائل اعتقادی دارند اما احمد بن حنبل یکی از پیشوایان فقهی است و در عقاید مکتب خاصی نداشت. او در ادامه به قول ابن خلیفه علیوی یکی از علمای الأزهَر اشاره می کند که سلفیه را از دسته حشویه حنبلی می داند. مؤلف این نسبت را در مورد وهابی ها تأیید می کند. [215] این نسبت از سوی محققانی چون آیت الله استاد جعفر سبحانی و استاد علی اصغر فقیهی مورد تأیید قرار گرفته است. [216] گفتنی است این مقال را مجال بیان تفصیلی همه نظریه های موافقان و مخالفان نیست، از این رو، به همین مقدار بسنده کرده و به بررسی آن ها می پردازیم:

بررسی و نقد تعریف ها

محور تعریف های موافقان از سلفیه، پیروی از سلف صالح است. گرچه مصطفی حلمی در تعریف خویش، دامنه پیروی را تا محمد بن عبدالوهاب و دیگر رهبران معاصر سلفی در دنیای اسلام بسط داده است، اما غالب اندیشه وران، معیار سلفی بودن را پیروی از سلف صالح؛ یعنی صحابه و تابعین و تابعین تابعین محدود کرده اند و افرادی چون ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب را از احیاگران سلفیه می دانند.

برای بررسی و نقد دیدگاه ها درباره تعریف سلفی و سلفیه لازم است دو مسأله را تحلیل کنیم؛ یکی این که مراد از «پیروی سلف صالح» به چه معناست و دیگر آن که «سلف صالح» چه کسانی هستند که پیروی از آنان مایه نجات و تخلف از آنان، موجب گمراهی و هلاک است. معنای پیروی از سلف

پیروی از سلف صالح به چه معناست؟ آیا مقصود این است که در روش اندیشه و شیوه زندگی فردی و اجتماعی و... تابع و مقلد آنان باشیم و هرگونه نوآوری؛ خواه در روش اندیشه باشد یا در چگونگی زندگی و نیز خواه در اصول عقیدتی باشد یا در احکام فردی و اجتماعی، تنها نگاهمان به گذشتگان باشد و از عقل خویش برای تجدید حیات اجتماعی و فهم جدید از قرآن و سنت بهره ای نبریم. بدیهی است که این طرز تفکر نه مورد تأیید قرآن و سنت است و نه مورد تأیید هیچ عقل سلیمی است. چرا که:

اولاً: قرآن کریم، که سلفی ها خود را متمسکین و متولیان انحصاری آن می دانند، بسیاری از اقوام گذشته را به جهت پیروی کورکورانه از پدران و گذشتگان سرزنش می کند و این را دلیل بر بی خردی می داند. [217]

ثانیاً: خداوندی که این همه بر تعقل و اندیشه ورزی تأکید می ورزد و مشرکان عصر رسالت را به جهت تعقل نکردن و تقلید از پدران و اجداد، سرزنش می کند آیا می شود امت آخرالزمان را استثنا کرده و آنان را به پیروی بی دلیل از سلف امر نماید؟ کدام عقل سلیم می پذیرد که اگر سلف صالح برای انجام فریضه حج از استر و اسب و اشتر استفاده می کردند، امروز هم به احترام سلف صالح و به تبعیت از سلف صالح، از اسب و اشتر استفاده کنند و بر هواپیما

ننشینند؟! اگر سلف صالح در هنگام سخنرانی مجبور بودند با صدای بسیار بلند سخن بگویند یا افرادی در وسط جمعیت سخنانشان را به دیگران منتقل کنند، امروز هم عده ای بیایند و بگویند چون سلف صالح از بلندگو استفاده نکرده اند، پس اگر ما این کار را بکنیم بدعت در دین است و باید حنجره را پاره کرد تا مقصود خویش را به همه مخاطبان رساند. سلف نه از رادیو استفاده می کردند و نه از تلفن و تلویزیون و ماهواره و نه از روزنامه و مجله و اینترنت، اما امروزه قاطبه علمای اسلام؛ از مذاهب گوناگون، حتی عالمان سلفی مذهب، استفاده از این وسایل را برای تبلیغ فرهنگ اسلامی، نه تنها جایز بلکه ضروری می دانند و خلاف آن را تحجر و واپسگرایی می شمارند. گذشته از همه این ها، اگر زندگی سلف را بررسی کنیم، می بینیم در همان سه قرن اولیه اسلام، تغییرات زیادی در شیوه های زندگی فردی و اجتماعی، به ویژه در حکومت داری به وجود آمد.

رمضان البوطی می نویسد: «هیچ کدام از پژوهشگران و آشنایان با تاریخ صحابه و تابعین، تردید ندارند که عواملی تقریباً به صورت هم زمان بروز کردند [218] و با ظهور آن ها برای سلف صالح - رضوان الله علیهم - این امکان بر جای نماند که در برخورد با اندیشه و زندگی بر همان شیوه نخست خود ثابت و پایدار بمانند تا این ثبات و پایداری... صورت معیار و الگویی به خود بگیرد و همه مسلمانانی که پس از آن می آیند موظف به پیروی از آن باشند. بلکه ناگزیر بودند به اقتضای عواملی که ذکر شد (و دیگر تحولات به وجود آمده) روش های دیگری را در زمینه برخورد با زندگی و مسائل آن جایگزین روش قبلی خود سازند و در زمینه فرهنگ و علوم و شیوه های شناخت و اندیشه به جای سبک های فطری که پیش تر با آن آشنایی داشتند، سبک های پیچیده تازه ای را در پیش گیرند. [219] ایشان در ادامه، نمونه هایی از مسائل عمرانی، عادات اجتماعی و فعالیت های اقتصادی ذکر می کند در زمان پیامبر خدا، صحابه با آن آشنایی نداشتند و در زمان تابعین و پیروان تابعین به وجود آمده است. [220] پس بدیهی است مراد از «پیروی و تبعیت از سلف صالح» نمی تواند به این معنا باشد که ما باب اندیشه را در مسائل زندگی ببندیم و شیوه نوینی را برای حل مشکلات زندگی استفاده نکنیم. از سوی دیگر، آیا سلف صالح در برخورد با مسائل، همه به یک گونه برخورد می کردند و خودشان هیچ اختلافی نداشتند؟

بررسی تاریخ گواهی می دهد: در همان سده نخست، گرچه گروهی از تابعان بر سنت های پیشین اصرار می ورزیدند اما گروهی دیگر بر اجتهاد در مسائل مستحدث تأکید داشتند که این گروه از سوی سنت گرایان «اصحاب رأیت» [221] خوانده شدند [222] و این گروه گرچه در آغاز چندان مورد توجه نبودند اما گسترش حوزه جغرافیایی اسلام و پیدایی مسائل مستحدث و دوری از مرکز خلافت اسلامی و عدم دسترسی به نصوصی که مرجع و منبع باشد زمینه را برای اجتهاد شخصی در مسائل به ویژه احکام فقهی آماده کرد؛ چنانکه بر اساس گزارش محققان در نیمه نخست سده دوم هجری قمری، فقه در طی تحوّل سریعی، مرحله فقه نظام گرا را پشت سرگذاشته، شتابان رو به سوی مرحله ای دیگر؛ یعنی تدوین نهاده بود که شکل گیری گروهی با عنوان «اصحاب رأی» حاصل آغاز همین مرحله و تکوین فقه بود. در میانه سده دوم قمری نزاع محافل دینی در باب استعمال رأی و حدود کاربرد آن در فقه دو گروه جدید را در مقابل یکدیگر نهاده بود؛ گروهی که رأی فقهی را ارجحی ویژه می نهادند و به «اصحاب رأی» شناخته شدند و گروهی که به رویارویی با آنان برخاسته، بر پیروی سنت پیشینیان اصرار داشتند که «اصحاب اثر» یا اصحاب آثار خوانده می شدند و در منابع متأخر «اصحاب حدیث» نام گرفتند... [223] در نیمه نخست سده سوم قمری اصحاب حدیث با بار معنایی پیروان حدیث نبوی مفهومی افتخارآمیز یافت و سنت گرایانی برجسته، چون احمد بن حنبل و اسحاق بن

راهویه خود و همفکرانش را اصحاب حدیث خواندند. [224]
 در مقابل اصحاب اثر، افرادی چون حسن بصری (د 110 ق.) و حماد بن ابی سلیمان (د 120 ق.) و ابن شبرمه (د 144 ق.) و ابن ابی لیلی (د 148 ق.) و ابو حنیفه (د 105 ق.) به «رأی» و درایت و اجتهاد در مسائل گرایش داشتند به ویژه ابوحنیفه نماد اصحاب رأی در تاریخ فقه است. او در مواجهه با آرای صحابه، اتفاق آنان را حجت می شمرد و در صورت اختلاف خود را در انتخاب به وفق رأی مخیر می دید. [225] نتیجه این که در میان تابعین و تابعین تابعین، وحدت نظری وجود نداشت و هرگروهی خود را مصیب و بر حق دانسته، دیگری را مردود می شمرد. حتی در میان صحابه، در همه مسائل وحدت نظر وجود نداشت، به خصوص در مسائل سیاسی، اعتقادی، امامت و قیام به سیف، گرایش های مختلف دیده می شود. [226] به گونه ای که هنوز بدن مطهر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دفن نشده بود که در جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اختلاف کردند. گروهی از صحابه، سعد بن عباده، گروهی ابابکر و گروهی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را برای جانشینی و خلافت پیامبر بر جامعه اسلامی اولی و سزاوار دانستند. بعد از دوران خلافت سه خلیفه، افرادی از صحابه؛ چون طلحه و زبیر ابتدا با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بیعت کردند و آنگاه پیمان شکستند و جنگ جمل به راه انداختند و برخی چون معاویه، که سلفیه او را جزو صحابه می دانند [227] با امام به حق، علی (علیه السلام) به دشمنی برخاستند و تنور جنگ صفین برافروختند و برخی چون خوارج برای تحمیل نظریه های خویش بر امت و حتی بر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قرآن را مطابق هوی و هوس های خویش تأویل کرده و سرانجام آن امام همام را به میدان پیکار فرا خواندند، درحالی که بسیاری از آنان از صحابه یا تابعین بودند. پس، از کدامین گروه باید تبعیت کرد؟ از امیر مؤمنان و اصحابش؛ چون سلمان، ابوذر، عمار یاسر و... یا از معاویه و اصحاب جمل؟ آیا می توان تصور کرد هر دو بر صراط مستقیم بوده باشند؟ اگر چنین است و صراط مستقیم تکثیرپذیر است، چرا سلفی ها امروزه تنها خودشان را بر صراط حق و بقیه را اهل ضلال و بدعت می دانند؟ چنان که می گویند: خوارج، رافضه، قدریه، مرجئه، جبریه، جهمی، معتزله، اهل کلام (اشاعره، ماتریدیه)، صوفیه، فلاسفه، باطنیه، احزاب، ملّی ها و... اهل بدعت هستند [228] و پیروی از آن ها جایز نیست. اگر چه سخن ایشان در مورد ضلالت گروه هایی مثل خوارج، قدریه، جهمی و جبریه از نظر نگارنده نیز درست است اما بسیاری از این گروه ها ظهورشان در عصر صحابه و تابعین و تابعین تابعین بوده است. اگر بر اساس بینش سلفی ها، کسانی را رافضه بدانیم که خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را نپذیرفتند، پس شماری از صحابه و تابعین و تابعان آن ها این خلافت را نپذیرفتند که از مشهورترین آن ها می توان از صحابه، علی بن ابی طالب، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و سلمان فارسی و مقداد و ابوذر غفاری و از تابعین امام زین العابدین؛ زینت عابدان و موحّدان، امام محمد باقر؛ باقر علم و دانایی و امام جعفر صادق استاد با واسطه و بی واسطه پیشوایان چهارگانه فقه اهل سنت و... را نام برد. اگر پیروی از امام علی و امام حسن ضلالت و بدعت است، باید غیر از پیروان معاویه و اصحاب جمل، همه اهل بدعت باشند و حال آن که خود سلفی ها و بسیاری از فرق اهل سنت علی (علیه السلام) را از خلفای راشدین و اصحاب عشره مبشره (ده نفری که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن ها را به بهشت بشارت داده است.) می دانند. [229]

پس اکنون لازم است بینیم از دیدگاه سلفی ها، سلف صالح چه کسانی هستند که پیروی از آنان مایه نجات و انحراف از مسیر آنان موجب بدعت و ضلالت است و معیار آن ها در صالح بودن چیست.

سلف صالح چه کسانی هستند؟

همان گونه که اشاره شد برخی از محققان سلفی، مسلمانان سه قرن اولیة اسلام؛ یعنی آنان که در احکام و آداب و اخلاق و عقیده پیرو سنت نبوی و خلفای هدایت یافته بعد از او گام بر می داشتند به عنوان سلف صالح معرفی کردند [230] و برخی گفتند سلف صالح کسانی هستند که راسخان در علم، هدایت یافتگان به هدایت نبی گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) و مجاهدان در راه خدا هستند که مصداق آن را اصحاب رسول خدا دانستند [231] و برخی علاوه بر صحابه، تابعین و تابعین تابعین به خصوص ائمة فقهی چهارگانه اهل سنت؛ یعنی ابوحنیفه، مالک بن انس، محمدبن ادریس شافعی و احمدبن حنبل را مصداق سلف صالح دانستند [232] برخی علاوه بر آن ها بخاری، مسلم، دارمی - صاحبان صحیحین و سنن - بر بهاری، ابن خزیمه، طحاوی، ابن بطه، آجری، لالکائی، صابونی و شاگردان آن ها سپس ابن تیمیه و ابن قیم و شاگردان آن ها، سپس محمدبن عبدالوهاب و شاگردان او را، اگرچه برخی ظهورشان بعد از سه قرن اولیة اسلام است و از خلف به شمار می آیند لیکن چون در مسائل اعتقادی و احکام فقهی مبنای فکری آنان را قرآن، سنت نبوی و سنت خلفای راشدین و صحابه و تابعین می دانند، آن ها را جزو سلف صالح می دانند. [233]

آنچه محلّ اجماع نسبی صاحب نظران سلفیه درباره سلف صالح می توان ذکر کرد، صحابه و تابعین و تابعین تابعین است. پس لازم است بینیم صحابه و تابعان آن ها به ویژه آنان که در سه قرن اول اسلام می زیستند و مورد استناد بیشتر سلفی ها و حتی مورد قبول برخی از مخالفان است، چه کسانی هستند؟
صحابه و تابعین

صحابه در نظر اهل سنت جایگاه ویژه ای دارند؛ چنان که احمدبن حنبل پیشوای اهل حدیث در نامه ای به مُسَدِّد بن مُسَرَّهَدِ می نویسد:

«امرکم من بعد کتاب الله سنة نبیه و الحدیث عنه و عن المهدیین من اصحاب النبی(صلی الله علیه وآله وسلم) و التابعین من بعدهم»؛ «شما را بعد از کتاب خدا به سنت پیامبرش و سخن گفتن از سنت پیامبر و اصحاب هدایت شده اش و تابعان از آن ها امر می کنم.» [234]
ابن اثیر نیز در مقدمه اسدالغایة فی معرفة الصحابه می نویسد:

«حمد خدایی را... که محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) را به رسالت فرستاد و او را مصطفای خویش کرد و برای او اصحابی قرار داد که همچون ستارگان آسمان اند که انسان به هر یک از آن ها اقتدا کند، به سوی حق هدایت یافته است... پس صلوات خدا بر محمد و آل و اصحابش.» [235]

تعریف صحابه

اهل سنت علی رغم اشتراک نظر در احترام به صحابه، در ویژگی های صحابی بودن اختلاف دارند؛ چنانکه ابن اثیر می نویسد:

«علما در این که صحابه چه کسانی هستند، اختلاف کرده اند؛ (مثلاً) بعضی از علما فردی را جزو صحابه دانسته اند و بعضی نفی کرده اند...»
ایشان ویژگی های زیر را برای صحابه بر می شمارد:

«آن هایی که در دار ایمان گرد آمدند؛ یعنی از مهاجرین و انصار بودند و آنان که سبقت در ایمان دارند، آنان که از پیشگامان اسلام به نیکویی تبعیت کردند؛ یعنی همان ها که پیامبر خدا را دیدند و کلامش را شنیدند و بر احوال او شاهد و ناظر بودند و آن را به مردان و زنان بعد از خود منتقل نمودند، این ها کسانی هستند که ایمان به خدا آوردند و ایمانشان را به شرک نیالودند، همین ها اهل هدایت اند. اینان اصحاب حضرت رسول و عدول امت اند و جرح و تعدیل در آن ها راه ندارد.» [236]

در مصادیق صحابه نیز میان علمای امامیه و اهل سنت و همچنین میان علمای اهل سنت اختلاف است، ممکن است گروهی از متفکران کسی را صحابی بدانند اما گروهی دیگر او را از منافقین به حساب آورند.

احمد ابن حنبل در میان اصحاب ابوبکر، عمر، عثمان، علی(علیه السلام) و عشرة مبشره را که مرکب اند از چهار خلیفه بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمان بن عوف و ابو عبیده جراح، افضل از سایر صحابه و اهل بهشت می داند.

ابن تیمیه، عایشه و ابوموسی اشعری و عمرو بن العاص و معاویه بن ابی سفیان را هم از صحابه و اهل فضایل و محاسن و مجتهدان امت می داند و می نویسد:

«بسیاری از آنچه از آن ها نقل شده، دروغ است و سخن درست این است که بگوییم آن ها مجتهد هستند و مجتهد اگر به درستی حکم کرد برای او دو اجر و اگر به خطا حکم کرد یک اجر برای اوست.» [237]

وی در اثبات فضیلت صحابه، حدیث «خیر القرون القرن الذی بعثت فیهم، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم» را نیز ذکر می کند. او در عین حال که معاویه و علی(علیه السلام) را به عنوان صحابه پیامبر خدا معرفی می کند، درباره عمار یاسر به نقل از بخاری و مسلم می نویسد:

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِیَّة...»؛ «او را گروهی باغی (سرکش) و سرکش می کشند.» [238] یعنی از یک سو ابن تیمیه معاویه و عمرو بن عاص و

سپاهیان معاویه را به عنوان گروهی باغی معرفی می کند و از طرف دیگر می نویسد:

«به دلیل کتاب، سنت و اجماع سلف ثابت می شود که آن ها مسلمان و مؤمن اند، اگرچه علی بن ابی طالب و سپاه او اولی به حق هستند.»

ابن تیمیه از یکسو می نویسد:

«اگر کسی به طور قطعی بگوید معاویه و اصحابش اهل جهنم اند، او دروغگو است.» [239] از سوی دیگر حدیث پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) درباره عمار یاسر را می آورد که فرمودند:

«عمار را گروهی سرکش و باغی می کشند در حالی که عمار آنان را به بهشت می خواند و آن ها او را به جهنم دعوت می کنند.» [240]

در ادامه می نویسد:

«این، دلالت بر صحت امامت علی(علیه السلام) و وجوب طاعتش دلالت می کند و دلیل بر آن است که قتال و جنگ با علی(علیه السلام) جایز نیست و کسی که با او بجنگد خطاکار، باغی و سرکش است.» [241]

ابن تیمیه در جای دیگر از قول پیشوایان اهل سنت در باب «برتری صحابه از تابعین» می نویسد:

«مطلقاً هر یک از صحابه از تابعان برترند.» [242]

در ادامه می نویسد: آن ها این سخن را در مورد مقایسه معاویه و عمر بن عبدالعزیز اینگونه توجیه کرده اند که گرچه سیره عبدالعزیز عادل تر از سیره معاویه است، لیکن مصاحبت با پیامبر فضیلتی برای اهلش می آورد که برای غیر صحابه حاصل نمی شود؛ یعنی معاویه چون از صحابه است از عمر بن عبدالعزیز برتر است؛ زیرا پیامبر فرمود:

«لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي قَوْلِي نَفْسِي يَبْدُو لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ...»

«اصحابم را دشنام ندهید، چون سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر شما به اندازه

کوه احد انفاق کنید به اندازه یک مد انفاق صحابه ارزش ندارد.» [243]

اینها نمونه هایی از سخنان پیشوایان سلفیه به ویژه ابن تیمیه درباره صحابه پیامبر بود که سلفیه معتقدند پیروی از سلف صالح که در صدر آنان صحابه بعد تابعین و بعد تابعین از تابعین

هستند، مایه نجات و فلاح و رستگاری است.

در ادامه می نویسد آنها این سخن را در مورد مقایسه معاویه و عمر بن عبدالعزیز اینگونه توجیه کرده اند که گرچه سیره عبدالعزیز عادل تر از سیره معاویه است لکن مصاحبت با پیامبر فضیلتی برای اهلش می آورد که برای غیر صحابه حاصل نمی شود یعنی معاویه چون از صحابه است از عمر بن عبدالعزیز برتر است چون پیامبر فرمود:

«لا تسبوا أصحابی قَوْلَ الذی نَفْسِی بیده لو أن أحدکم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مدّ أحدهم...»
«اصحابم را دشنام ندهید، چون سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر شما به اندازه کوه احد انفاق کنید به اندازه یک مدّ انفاق صحابه ارزش ندارد.» [244]

اینها نمونه هایی از سخنان پیشوایان سلفیه به ویژه ابن تیمیه درباره صحابه پیامبر بود که سلفیه معتقدند پیروی از سلف صالح که در صدر آنان صحابه بعد تابعین و بعد تابعین از تابعین هستند مایه نجات و فلاح و رستگاری است.

نقد تعریف صحابه:

یک بررسی اجمالی برای بطلان سخنان آنان بویژه ابن تیمیه درباره ی تعریف صحابی و بدعت بودن آن کافی است چون:

اولاً هیچ آیه ای از کتاب خدا نداریم که امر کند از اهل بغی اطاعت کنید، بلکه می فرماید: با اهل بغی مبارزه کنید تا به فرمان خدا گردن نهند. [245] ابن تیمیه از یک سو معاویه را اهل بغی می نامد؛ چنان که در حدیث عمار گذشت که گروهی باغی او را می کشند و از سوی دیگر او را از صحابه و مجتهد در دین می داند که هر حکمی کرد، اگر خطا بود یک ثواب و اگر درست بود دو ثواب برای او هست. از یک سو عمرو بن عاص را از اهل بغی می نامد که دعوتش به سوی آتش است و از سوی دیگر صحابی می داند که اگر کسی گفت او اهل جهنم است دروغگو است. آیا اگر کسی تابع علی (علیه السلام) باشد یا تابع معاویه بن ابی سفیان که بعد از فتح مکه اظهار اسلام کرد، یکسان است؟ مگر خدای سبحان نمی فرماید:

«لا یستوی منکم من أنفق من قبل الفتح وقاتل أولیک أعظم درجۃ من الذین أنفقوا من بعد وقاتلوا...».

«آنهايي که پیش از فتح مکه در راه خدا (و احیای اسلام) از مالشان هزینه کرده، پیکار نمودند. با آنهايي که بعد از فتح مکه انفاق و پیکار کردند، مساوی نیستند بلکه گروه اول درجه و مقامشان بیشتر است.» [246]

آیا معاویه از صمیم قلب ایمان آورد یا نفاق ورزید؟ چون سیره عملی او حکایت از ایمان ندارد. آیا می شود معاویه با کسی که به تأیید ابن اثیر، از رجال اسلام است و پیامبر در جنگ خیبر در شأنش فرمودند: «لأعطين الراية رجلاً يفتح الله على يديه يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله» [247] پیکار کند و دشمنی ورزد و او را سب نماید و دستور دهد بر بالای منابر سب علی کنند باز او را مؤمن و صحابی رسول خدا بدانیم؟ هم او را دوست بداریم و احترام کنیم و اطاعت نماییم و هم علی و اهل بیت پیامبر را؟

اگر علی دوست خدا و رسول است و خدا و رسولش او را دوست دارند، مقاتله و جنگ با او، مقاتله با دوست خدا و نیز جنگ با کسی است که خدا و رسولش او را دوست دارند و این ممکن نیست که کسی در قلبش خدا و رسول را دوست داشته باشد اما با دوست آن ها دشمنی ورزد و نمی توان تصور کرد کسی را خدا دوست داشته باشد اما بر دشمنش غضب نکند. بنابراین، اگر پذیرفتیم که خدا با علی (علیه السلام) دوست است، باید بپذیریم که خداوند معاویه و عمرو بن عاص را مورد غضب قرار داده و فرمان داده است کسانی را که او غضب کرده دوست نگیریم [248] چه برسد به این که آن ها را الگوی فکری و عملی خویش قرار دهیم!]

[249] پس کسی را نمی توان به صرف درک محضر پیامبر جزو صحابی راستین و اهل فضایل شمرد و او را الگوی امت قرار داد. چه بسا کسانی که پیامبر را درک کردند اما با نفاق و دو رویی با آن حضرت برخورد نمودند و بعد از پیامبر مرتد شدند و چه بسا افرادی که پیش تر نبودند و جاعلان حدیث، آن ها را «صحابی پیامبر» نامیدند؛ چنانکه دانشمند محقق، سید مرتضی عسکری در کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» اسامی همین تعداد صحابی ساختگی را برشمرده است که کتاب های معتبر تاریخی و حدیثی اهل سنت؛ مانند صحیح ترمزی (د 279 ق.) و ابن حجر (هـ. 852 ق.) و کتاب هایی که شرح حال برای اصحاب پیامبر نوشته اند، آن ها (اصحاب ساخته دست خیال سیف بن عمر) را نیز جزو صحابه حقیقی پیامبر خدا نام برده اند. برخی از این کتاب ها عبارت اند از: «معجم الصحابه» البغوی (د 317 ق.)، «معجم الصحابه» ابن قانع (د 351 ق.)، «الصحابه» ابوعلی بن السکین (د 353 ق.) «معرفة الصحابه» ابو نعیم (د 430 ق.)، «استیعاب فی معرفة الاصحاب» ابن عبدالبر (د 463 ق.)، «اسد الغابة فی معرفة الصحابه» ابن اثیر (630 ق.)، «الاصابة فی تمییز الصحابه» ابن حجر (د 852 ق.) و «تجرید اسماء الصحابه» الذهبی (د 748 ق.)، وی مؤلفان 68 تن از تاریخ نویسان، سیره نویسان، ادیبان و... را ذکر نموده و یادآور شده است که این ها پاره ای از آثاری است که از سیف، سخن نقل کرده اند. [250] برخی دیگر از محققان نیز سیف را در زمره دروغ پردازان و روایت سازان نام برده اند؛ مانند عقیلی (د 322 ق.) در کتاب الضعفاء، ابن جوزی (د 597 ق.) در «الموضوعات»، سیوطی (د 911 ق.) در اللئالی المصنوعه و... [251]

سلفیه به استناد روایت «انّه لا یدخل النار أحد بايع تحت الشجرة»؛ «هیچ یک از کسانی که در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کردند، داخل جهنم نمی شوند.» [252] و آیه: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ».

«خداوند راضی است از مؤمنینی که در زیر آن درخت (رضوان) با تو بیعت کردند.» [253] همه اصحاب را اهل بهشت می دانند اما باید دانست که خداوند از مؤمنان اعلام رضایت کرده نه منافقان؛ مثل عبدالله بن ابی و اوس بن خولی، گرچه آن ها در بیعت رضوان حاضر بودند. [254] پس از نظر ما صحابه در درجات متفاوتی از ایمان بودند، بعضی از مؤمنان هستند که جان و مالشان را به خدا فروختند:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...» [255]

و بعضی هستند که در صدر اسلام آورندگان و از مهاجرین و انصار هستند و بعضی در طاعت خدا از آنها به خوبی پیروی کردند و رضایت خدا را خریدند آنها به بهشت خدا وعده داده شدند: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ...».

آنان که در صدر اسلام سبقت به ایمان گرفتند از مهاجر و انصار (و در دین ثابت ماندند) و آنان که به طاعت خدا پیروی ایشان کردند، خدا از آنان و آنان از خدا خشنودند و خدا برای آنان بهشت ها آماده کرده است که... [256]

اما در همین سوره بعد از آیه فوق می بینیم که آمده است کسانی از اعراب اطراف مدینه هستند که منافقند حتی بعضی از اهل مدینه هم هستند که منافقند و بر نفاق ماهر و ثابتند و شما از نفاق آنها آگاه نیستید اما ما آنان را می شناسیم و آنها را دو بار عذاب می کنیم و عاقبت هم به عذاب سختی گرفتار می کنیم. [257]

نکته قابل توجه و دقیق آیه این است که می فرماید:

«وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...».

«برخی از اهل مدینه به نفاق خو گرفته اند، تو آن ها را نمی شناسی ولی ما آن ها را می

شناسیم.»

برخی از اهل مدینه در کنار پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند و ادعای ایمان هم می کردند، اما در درون در نفاقشان ثابت بودند و تا آخر عمر هم توبه نکردند.

چنان که شوکانی، از مفسران اهل سنت، در تفسیرش، ذیل جمله «مَرَدُوا عَلَي النَّفَاقِ» می نویسد: این ها کسانی بودند که بر نفاقشان ماندند و توبه نکردند و بر نفاق مردند؛ مانند عبدالله بن ابی و ابو عامر راهب و الجَدِّ بْنِ قَيْسٍ. [258]

و بعضی دیگر از آن ها به گناه نفاق خود اعتراف کردند؛ هم اعمال صالح داشتند هم اعمال ناپسند، امید است خدا توبه آنان را بپذیرد و مورد مغفرت و رحمتش قرار دهد. [259]

بعضی دیگر نیز بودند که در نماز پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در جمعه و جماعات حاضر می شدند، اما وقتی صدای دهل کاروان تجار را می شنیدند، پیامبر را رها کرده و به لهو و تجارت می شتافتند. [260]

برخی بودند که از جنگ کراهت داشتند و در شهر ماندن را بر جهاد در راه خدا ترجیح می دادند، در عین حال که در جماعت مؤمنان و مصاحب پیامبر خدا بودند؛ چنان که می فرماید:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَأْمُرُهُمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ يَأْمُرُهُمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...» [261]

«هرگز مؤمنانی که بی هیچ عذری از رفتن به جنگ سر باز زدند و آن هایی که در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، مساوی نیستند. خداوند مجاهدانی را که با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند بر نشستگان برتری داده است.»

پس صحابه چند دسته بودند؛ برخی مؤمنان راستین و مجاهدان در راه خدا و اهل عبادت، خضوع و خشوع و نیز آمر به معروف و ناهی از منکر و پاسداران حدود الهی بودند [262] و مطیع خدا و رسول. برخی در درجات پایین تر و برخی اهل نفاق و دورویی و ظاهرالصلاح. برخی نیز کسانی بودند که خدا آن ها را نسبت افک داد، چون به ناموس پیامبر بی حرمتی کردند [263] و بعضی کسانی بودند که لهو و تجارت را بر محضر پیامبر نشستند و به خطبه جمعه گوش دادن ترجیح می دادند و گروهی دروغگو و جاعل حدیث بودند و آن را وسیله رسیدن به دنیا قرار دادند. [264] پس مصاحبت به تنهایی، معیاری برای فضیلت نمی شود، مگر آن که همراه با ایمان راستین و علم و تقوا و جهاد باشد.

این ها معیارهای ثابت قرآن برای برتری افراد و اقوام بر یکدیگر است و مقید به صحابی بودن یا تابعی بودن و از سه قرن اولیه بودن یا از قرون دیگر بودن نکرده است. پس نه تنها صحابی بودن به تنهایی برای سلف فضیلت نمی آورد و جبران گناهان آنان را نمی کند و دلالت بر عدالت آنان نمی شود بلکه همسر پیامبر بودن هم اگر همراه با ایمان و عمل صالح نباشد، نه تنها موجب فضیلت نیست بلکه اگر مرتکب گناه کبیره شوند موجب عذاب شدیدتر است؛ چنان که خدای سبحان خطاب به همسران پیامبر می فرماید:

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ...» [265]

«ای همسران پیامبر، هر یک از شما مرتکب گناهی آشکار شود (دانسته به کار ناروایی اقدام کند) عذاب او دو برابر دیگران خواهد بود.»

آری، اگر کسی افتخار همسری پیامبر را داشته، مطیع فرمان خدا و رسول باشد و عمل صالح انجام دهد، پاداش او دو چندان خواهد بود. [266] پس اساس تقرب به خدا و رسول، ایمان و عمل صالح است؛ چنانکه خدای سبحان برای اهل ایمان، زن فرعون را مثل می زند و او را الگوی اهل ایمان و از ساکنان بهشت قرار می دهد. [267] در مقابل مثل و نمونه کفر و سرکشی زن نوح و زن لوط همسران دو تن از پیامبران را قرار می دهد که اگر چه مصاحب و تحت فرمان دو

بنده صالح خدا بودند اما چون به آنها خیانت کردند همسری پیامبر مایه نجاتشان نشد و اهل جهنم شدند [268] و این سنت ثابت خداست که اهل ایمان و عمل صالح را رستگار نموده و اهل بهشت کند و اهل کفر، فسق و فجور را معذب به عذاب نماید. اصحاب، معاصرین، همسران و حتی فرزندان پیامبر هم از این قانون کلی الهی مستثنی نیستند مگر آنان که شایستگی شفاعت نبی گرامی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) یا نبی یا وصیی از انبیا و اوصیای الهی شامل حالشان گردد، که آن هم بر اساس معیار کلی است و در آن هم فرقی میان افراد سه قرن اول اسلام و آنان که در قرن چهارم یا چهاردهم آمدند، نیست.

پس این سخن ابن تیمیه درست نیست که می گوید:
«فَقَالَ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ: إِنَّ كُلَّ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ مِمَّنْ لَمْ يَصْحَبَهُ مُطْلَقًا...»

«هر کس از اصحاب پیامبر خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) باشد او برتر است از کسی که از صحابه نبوده و از تابعین یا تابعین تابعین باشد.» [269]

و به معاویه و عمر بن عبدالعزیز مثال می زند که گرچه عمر بن عبدالعزیز عادل تر از معاویه بود، اما مصاحبت با پیامبر برای انسان فضیلتی می آورد که با هیچ عملی قابل مقایسه نیست. [270]

بر مبنای سخن ابن تیمیه و امامانی که او به قولشان استشهاد کرده، معاویه از امام علی بن الحسین و امام باقر و امام صادق(علیهم السلام) و امامان اهل سنت از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد بن حنبل هم برتر خواهد بود؛ چون معاویه بعد از فتح مکه اسلام آورد و چند صباحی محضر پیامبر را درک کرد. این سخن با کدام آیه و روایت صحیح، که مورد قبول فریقین باشد، قابل جمع است؟ نمی دانم!

خلاصه این که صرف سلف بودن دلیل بر فضیلت نمی شود؛ چرا که خود ابن تیمیه هم این روایت پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را که در توصیف ناقلان و کاتبان حدیث فرمود: «رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»؛ «چه بسا کسی سخن حکیمانه ای را به دیگری، که از او فهیم تر است، نقل کند.» [271] می پذیرد؛ یعنی چه بسا صحابه سخنی را به تابعین و آنان به تابعین تابعین نقل کنند و آن ها بهتر و عمیق تر سخن پیامبر خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را درک کنند.

پس این سخن ابن تیمیه که می نویسد: «سلف در هر فضیلتی افضل از خلف هستند...؛ چه در علم و چه در عمل، چه از جهت عقل و چه از جهت دینداری و عبادت و آن ها به تبیین و حل هر مشکلی شایسته تر از خلف هستند.» [272] چون با حدیث مذکور از پیامبر در تعارض است، پذیرفته نیست؛ زیرا بر مبنای سخن ابن تیمیه، هیچ تفسیر و کتابی علمی؛ چه در اصول اعتقادی و چه در اصول اخلاقی و چه احکام عملی، نباید نوشته شود؛ زیرا پیشینیان، هم در فهم مسائل دینی و هم از نظر فکری، برتر از خلف هستند و این با عمل خود ابن تیمیه و سیره علمای اسلام در تعارض است؛ چرا که وقتی مسائل در گذشته بهتر حل شده اند؛ چه نیازی به اظهار نظر جدید است؟

یکی دیگر از مغالطه های ابن تیمیه در باب فضیلت سلف این است که می نویسد:
«رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ؛ وَكُلُّ مَنْ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّحَابَةِ وَغَيْرِهِمْ؛ فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنْهُ»
«رأس فضیلت ها علم است و هر کس از انبیا و صحابه افضل باشد، او اعلم است.» [273]
علت مغالطه این است:

قیاسی که ابن تیمیه تشکیل داده، از شکل دوم است و در شکل دوم، یکی از دو مقدمه باید سالبه باشد و الا نتیجه نخواهد داد. البته در این که علی: افضل صحابه است، شکی نیست و

به اعتقاد امامیه و جمیع فرق شیعه و حتی برخی از اهل سنت؛ مانند ابوسهل بشر بن معتمد، ابو موسی عیسی بن صبیح و ابو عبدالله جعفر بن مبشر و ابو جعفر اسکافی و ابوالحسن خیاط و ابوالقاسم عبدالله بن محمود بلخی و معتزلی های بغداد و متأخرین از معتزله؛ مانند ابن ابی الحدید و... علی را افضل الناس بعد از نبی گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند؛ زیرا داناترین و فداکارترین و پارساترین فرد بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بود چنانکه آن حضرت در روز جنگ خیبر فرمود:

«فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و خدا به دست او در خیبر را می گشاید.» [274]

و فردای آن روز پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) پرچم را به دست علی(علیه السلام) داد و در خیبر به دست مبارک او گشوده شد و ابن تیمیه در ذیل تفسیر آیه 21 سوره بقره می نویسد: خدای سبحان فرمود: «يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ» [275] و يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ [276] و يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ [277] و يَحِبُّ التَّوَّابِينَ و يَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ [278] و يَحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بِنِيَانٍ مُرْصُوعٍ [279] خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او در صف های به هم فشرده مقاتله می کنند، گویی که سده ای آهنین هستند، [280] پس همه این اوصاف درباره علی(علیه السلام) صادق است؛ چون خدا او را دوست دارد و به روایت صحیح از پیامبر بیان شده است.

و در برتری علمی علی از سایر خلفا و صحابه همین بس که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا...»؛ «من شهر دانشم و علی در آن شهر است.» [281]

و در جای دیگر می فرماید:

«أَفْضَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛ «شایسته ترین فرد در مردم مدینه برای حکمرانی علی است.» [282]

و این افضلیت حاصل نمی شود مگر به اعلم و افقه بودن نسبت به کتاب خدا و سنت رسولش و استواری در عمل به آن و اجرای عدالت در جامعه؛ پس چنین نیست که هر صحابی برتر از تابعی باشد. عدالت صحابه و تابعین:

یکی از صفاتی که موجب برتری گروهی بر گروه دیگر و فردی بر افراد دیگر می شود، عدالت است اما آیا همه اصحاب عادل بودند؟ قضاوت دقیق در این زمینه را باید به بررسی سیره زندگی عملی و اعتقادی آنان موکول کرد، اما به طور اجمال می توان گفت: برخی عادل بودند و برخی نه، چنان که در میان اهل سنت هم در عدالت صحابه اختلاف هست، آلوسی می نویسد:

«بسیاری از اهل سنت، بر عدالت همه صحابه اجماع دارند و تعظیمشان بر امت واجب است.» [283]

ایشان قول خطیب بغدادی در الکفایه را هم مؤید می آورد که گفته است: «عدالت صحابه ثابت و آشکار است.» [284] اما برخی چون مازری در «شرح البرهان فی الصحابه» می نویسد «عدول و غیر عدول...» یعنی برخی عادل اند و برخی عادل نیستند.

ابن عمار حنبلی در شذرات الذهب و علمای شیعه هم همین عقیده را دارند که برخی از صحابه عادل بودند و برخی کارهایی از آن ها سر زده که موجب سقوط از عدالت بوده است؛ مثلاً جمهور مفسرین گفته اند: آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...» [285] در مورد ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده [286] و عسقلانی گفته است او نماز صبح را با مردم چهار رکعتی خواند در حالی که مست بود و عمر بر او تازیانه زد اما با این حال ائمه حدیث او را از صحابه دانستند!]

آلوسی در پاسخ این اشکال می گوید: مراد این نیست که صحابه همه عادل بودند و فسقی از آنان سر نزده و گناهی مرتکب نشده اند... بلکه منظور این است که آن ها بالأخره طاهر از دنیا رفتند. [288] اما آلوسی به چه دلیل گفته است همه طاهر از دنیا رفتند، جای سؤال است و این حقیقت آشکار نمی شود مگر با بررسی دقیق سیره زندگی آنان و این امر هم به آسانی قابل استقراء نیست. آیا معاویه و عمرو بن عاص با همه خیانتشان به اسلام و مسلمانان طاهر از دنیا رفتند؟ [289] آیا مروان بن حکم طاهر از دنیا رفت؟ که امام علی(علیه السلام) درباره او می فرماید:

«دست او دست یهودی است اگر به ظاهر بیعت کند در باطن خیانت می کند.» [290] اگر وضع صحابه چنین است وضع تابعین و تابعین از تابعین نیز بهتر از صحابه نخواهد بود. یکی دیگر از احادیثی که سلفیه زیاد بر آن تأکید دارند حدیث رسول خداست که فرمود:

«فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا علیها بالنواجذ، وإیاکم ومحدثات الأمور فإن کل بدعة ضلالة.» [291]

ابن تیمیه این حدیث را الگوی فکری و عملی اهل سنت می داند. [292] صرف نظر از ضعف سند حدیث و مناقشه در اسناد رجال حدیث، بحث در محتوا و مصادیق آن است. اگر چه غالب اهل سنت مصداق آن را خلفای چهارگانه بعد از پیامبر می دانند، اما از نظر امامیه مصداق خلفا با اوصاف راشدین ومهدیین، تنها ائمه دوازده گانه از اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) هستند، چون علی الاطلاق راه کسی راه رشد وهدایت است که از هرگونه گناه و اشتباه مصون باشد و این تنها انطباقش بر ائمه شیعه است که دارای مقام عصمت هستند و عدالت برای این اوصاف، که امر به تمسک بر آن ها شده باشد کافی نیست. خلاصه سخن در باب نقد تعریف اصطلاحی سلفیه این است که نه سلف صالح - به معنایی که می گویند - می توانند الگو باشند و نه امر پیروی از آن ها حجت شرعی و یا حجت عقلی دارد. خلاصه سخن در تعریف سلفیه این است که سلفیه فرقه ای نوظهور است که غالباً از عقاید احمد بن حنبل و اهل حدیث به ویژه ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب پیروی می کنند، اما خود را احیاگران سنت و پیروان سلف؛ یعنی اصحاب پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و تابعان، و تابعان تابعان و پاسداران توحید و سنت نبوی می دانند.

[191]. [192]17. [193]3. [194]. [195]259 256. [196]43 42. 258
[197]259. [198]18 17. [199]14. [200]17. [201]178. [202].
(8) [203]. [204]20 19. [205]21. [206]23 22. [207]24 23. [208]261. [209].
[210]266. [211]179 189. [212]179 189. [213]188 194. () [214]. [215]39 38.
[216]42 41. [217]135 23. [218]170. (43 45) [219].
[220]47. [221]47 56. : (63) [222]. [223]114 9. [224]. [225]114. 132
[226]128. [227]110. [228]422 4. [229]29 33. [230]11. [231]1817.
[232]11. [233]13. [234]178. [235]10. [236]2. [237]3. [238]346. [239]347.
[240]346. [241]351. [242]. [243]422. [244]136 3. [245]136 3. (...) (9) [246].
[247]10. 28 4. « [248]. (...) » « [249](13) ». () « »
(39) [250]. [251](104-101). [252]. [253]346 4. [254]18. [255]130.
[256]111. [257]100. [258]101. [259]922 1. [260]102. [261]11. [262]95.
[263]112. [264]10. [265]118. [266]30. [267]31. [268]11. [269]10. 4
[270]422. [271]. [272]76. [273]126. [274]325. [275]186 471 28. [276]76.

.[284]28 .[283] .[282]22 1 .[281]471 .[280]5 : .[279]222 : .[278]9 : .[277]195
3 .[291]201 .[290]48365 3 .[289] .[288]42 .[287]854 2 .[286]6 : .[285].
140 .[292]341342